بُن می‌کند. ولی عراق حمله نمی‌کند و هیچ‌کس هم نتوانسته است حملهٔ ۱۱ سپتامبر را به عراق ببندد. بوش نه‌تنها در خارج متّحدی ندارد، بلکه حتّی نمی‌تواند جنگ دلخواهش را بر دکترین نظامی رسمی کشورش استوار کند.

باید راهی پیدا کرد. اول ژوئن در سخنرانی در وست پوینت، مرد اول اجرائی امریکا با اشارهٔ به نطفهٔ دکترین جدید، چرخشی تعیین‌کننده را در تاریخ اطّلاعات و ارتش امریکا رقم می‌زند. این نظریهٔ جدید نامش «عمل پیش‌گیرانه» است و در مطبوعات «ضربهٔ اول» لقب می‌گیرد. الگویی برگرفته از دکترین نظامی اسرائیل در کوبیدن نیروگاه هسته‌ای عراق در دههٔ ۸۰، یعنی در زمانی که هیچ خطر مستقیمی سرزمین اسرائیل را تهدید نمی‌کرد و فقط نسبت به استفاده از اورانیوم غنی‌شده در نیروگاه سوءظن داشتند و بنابراین یک اسکادران هواپیمای شکاری را عجولانه برای کوبیدن نیروگاه اوزیراک فرستادند.

در همین زمان، دونالد رامسفلد در جریان نشست ناتو در بروکسل اعلام کرد: «این پیمان دیگر نمی‌تواند برای شروع عملیّات نظامی بر ضدگروه‌های تروریست یا کشورهایی که «تهدید» به‌حساب می‌آیند، منتظر مدارک قطعی وجود سلاح‌های شیمیایی، میکربی و اتمی شود....»

ناتو نیز با همان وسواس و احتیاط معمول‌اش از زبان دبیرکل خود جواب داد: «ما دنبال دردسر نمی‌گردیم که بعد مداوایش کنیم.»

این رویکرد جدید برخورد با خطر بین‌المللی به بوش فرصت داد که طرحی بی‌سروصداتر برای جنگ با عراق بریزد. لازم نیست دنبال دلیل محکمی برای اعلان جنگ باشیم، کافی است «خیال کنیم» در خطریم. اما به گفتهٔ هارلان اولمان[1] کارشناس مسائل دفاعی، دکترین «عمل پیشگیرانه» فقط در ظاهر جذاب است، ولی وقتی به اصل آن برسیم، هم پیچیده است هم خطرناک.

به‌علاوه، کاربرد چنین دکترینی در فرهنگ نظامی امریکا، یک تغییر جهت ۱۸۰ درجه‌ای خواهد بود. حتّی اگر از مجموع این دکترین فقط حواشی آن تا آخر سال روشن شود، به هنگام انتشار سندی با عنوان «استراتژی برای امنیّت ملّی» متوجّه می‌شویم که به عملیات نظامی کاملاً یک‌جانبه مجوز داده می‌شود. آخرین کسی که

---

1. Harlan Ullman

ممکن است با چنین رویکردی مخالفت کند، کالین پاول است که در اوایل ماه ژوئن، وقتی پیشنهاد ایجاد دولتی موقّت برای فلسطین را می‌دهد، تودهنی می‌خورد. آری فلاشِر سخنگوی کاخ سفید بلافاصله او را سرجایش می‌نشاند، گویی که وزیر امور خارجه فقط عقیده‌ای شخصی و بدون کوچک‌ترین اهمیت را بیان کرده است.

این طرح یک‌جانبه طرفدار پیدا می‌کند تا آن‌جا که باعث سؤال مطبوعات می‌شود. ویلیام کلاستون در ۱۶ ژوئن در واشنگتن پست می‌نویسد: «کمتر مسئولی در دل دو حزب دربارهٔ عواقب سیاسی درازمدّت حمله به عراق سؤالی مطرح می‌کند، حمله‌ای که عدهٔ زیادی از متحدان وفادار ما با آن مخالفند.» تقریباً هیچ‌کس این سؤال اساسی را مطرح نکرد: آیا این استراتژی جهانی مبتنی بر دکترین بوش به‌معنای آن نیست که نظام نهادها و قوانین بین‌المللی که امریکا از نیم‌قرن پیش در استقرار آن کوشیده است، پایان می‌یابد؟ واشنگتن پست ادامه می‌دهد: «آنچه اتفاق می‌افتد، در اصل جابه‌جاشدن مهرهٔ امریکا بر صفحهٔ شطرنج جهان است، یعنی به‌جای این‌که در رأس کشورهایی برابر با یکدیگر و در چهارچوب نظام بین‌المللی بعد از جنگ جهانی دوم رفتار کند، ایالات متحد امریکا بدون توافق سایر کشورها، قوانین خود را می‌سازد و قواعد جدیدی اختراع می‌کند... به‌نظر من، این موضع جدید در جهت منافع درازمدت کشور ما نیست....»

با این همه، امریکا در میان کشورهای دیگر و در جایی که اصلاً انتظارش نمی‌رود، همراه پیدا می‌کند. روز ۲۰ ژوئن، یکی از چهره‌های مهم القاعده به‌نام محمد حیدر ضمار در مراکش دستگیر و برای «بازجویی» به دمشق فرستاده می‌شود. امریکا با اطلاع از این دستگیری و انتقال، به خود می‌بالد که خود را آلودهٔ این کار نکرده، بلکه این دستگاه امنیتی سوریه است که دست به این کار زده است. یک کارشناس امور اطلاعاتی که مدّت‌ها در خاورمیانه مأموریت داشت، می‌گوید: «هیچ شکی در روش دمشق نیست، متهم مسلماً شکنجه شده است». امریکایی‌ها صورت سؤالات را برای دمشق می‌فرستند و سوری‌ها جواب فرماندهٔ القاعده را بعد از حذف نکاتی که به‌نفع سوریه نیست، برایشان پس می‌فرستند.

سوریه می‌خواهد از ماجرای ۱۱ سپتامبر استفاده کند و تصویری که از خود ارائه داده بود، عوض کند. سوریه سعی می‌کند منظورش را به امریکا بفهماند و امریکا هم با خوشرویی تمام و مسالمت پیام را می‌گیرد: «باید میان تروریسم رهایی‌بخش که

در اسرائیل مبارزه می‌کند و تروریسم بن‌لادن و ۱۱ سپتامبر که ما محکوم می‌کنیم، تفاوت گذاشت.» درواقع سوریه می‌خواهد نشان دهد که بمب خوب و بمب بد وجود دارد. ولی امریکا که می‌خواهد در این منطقه امتیاز به‌دست بیاورد، این حرف‌های تهوّع‌آور را نشنیده می‌گیرد و همراهی دمشق را در مورد القاعده تحسین می‌کند. این همراهی حتّی به ملاقات بین ولید المعلّم (معاون وزیر امور خارجهٔ سوریه) و یکی از اعضای وزارت امور خارجهٔ امریکا در بوستون می‌انجامد. به گفتهٔ یکی از ناظران، «گفت‌وشنود طرف‌های امریکایی و سوری یکی از جالب‌ترین گفت‌وگوهایی بود که من شنیده‌ام.»

کمتر از یک‌هفته بعد، در روز ۲۵ ژوئن، چِنی حمله را شروع می‌کند و موذیانه سازمان‌های تروریستی را با «محور شرارت» مذکور در سخنرانی بوش مربوط می‌کند.

طی ضیافت صبحانه‌ای که برای تأمین بودجهٔ انتخاباتی سناتور گوردون اسمیت در اُریگان برگزار شد، چِنی اظهار کرد: «دولت دلایل قطعی به‌دست آورده است که بن‌لادن و القاعده به‌شدت به سلاح‌های اتمی و میکربی علاقه نشان می‌دهند» و اضافه می‌کند که کوشش عراق برای تولید سلاح‌های کشتارجمعی خطری روزافزون دارد: «رژیمی که از امریکا متنفر است، هرگز نباید در موقعیتی باشد که بتواند امریکایی‌ها را با سلاح‌های کشتارجمعی تهدید کند...»

یک باز شکاری استعفا می‌دهد

فردای این محکومیت قاطع، بوش خود را با یک عمل خطرناک مواجه می‌بیند. وقتی برای شرکت در کنفرانس گروه هفت وارد دهکدهٔ کاناک‌سیز در کانادا می‌شود، خبرنگاری از او می‌پرسد که آیا اشغال نظامی اسرائیل را در فلسطین محکوم می‌کند؟ او در جواب می‌گوید: «من باز هم مسئولیت گروه‌های مختلف را به آن‌ها گوشزد می‌کنم و یادآوری می‌کنم که اگر صلح می‌خواهند، باید در جهت صلح کار کنند. ببینید... هر کسی حقّ دارد از خود دفاع کند، ولی درعین حال باید قدم مثبتی هم بردارد...».

این اشارهٔ بسیار خجولانه به عدم انعطاف سیاست آریل شارون در برابر تروریست‌های فلسطینی خیلی زود فراموش شد، چراکه چند دقیقه بعد، وقتی

خبرنگاری از نخست‌وزیر کانادا، جان کورتیس، دربارهٔ پشتیبانی بوش از عرفات سؤال کرد، بوش به‌تندی حرف نخست‌وزیر کانادا را برید: «من که گفتم... فلسطینی‌ها نیاز به یک رهبر جدید دارند که به روش دموکراتیک انتخاب شده باشد.» این تمایل به‌کنارگذاشتن یاسر عرفات راه جلب محبت در منطقهٔ خلیج فارس نیست و همراهی اعراب برای سقوط صدام به این فوریت نخواهد بود...

وقتی دو روز بعد، یکی از «بازهای» کاخ سفید بدون رودربایستی استعفا داد، این تصور پیش آمد که شاید کفهٔ ترازو به سمت یک راه‌حل سیاسی متمایل شود و شاید همه رجزخوانی‌های چندماه پیش ناشی از پیروزی افغانستان بوده است. ژنرال داونینگ در را پشت سرش به‌هم کوبید و رفت. او یک نظامی کله‌شق ارتش است، درست برعکس پاول که سیاستمداری متین است و تقریباً فراموش می‌شود که زمانی یونیفورم نظامی می‌پوشیده است.

داونینگ عقیده داشت که باید به جنگ مثل حملهٔ دزدان به بانک نگاه کرد و طرّاح جنگی باید مثل رئیس دزدها فکر کند که می‌خواهد بانکی را بزند. او بیشتر دوران شغلی‌اش را در مأموریت‌های ویژه گذرانده بود و سر صدام را روی سینی می‌خواست...

آنچه در آن زمان برای بعضی‌ها عقب‌نشینی حزب جنگ تعبیر شد، برعکس، تقویت جنگ بود. با خروج داونینگ نوعی استراتژی تهاجمی حمله به بغداد در دستور کار قرار گرفت. مقدمات تدارک لجستیکی و نظامی جنگ آغاز شد.

داونینگ می‌خواست با مجموعه‌ای از عملیات ویژه به عراق حمله کند: بمباران هوایی و استفاده از مأموران مخفی عراقی که آن‌جا رخنه کرده بودند، یعنی آن نوع جنگی که در وست پوینت درس می‌دادند. الیوت کوهن کارشناس مسائل دفاعی در دانشگاه هاپکینز، دربارهٔ او می‌گوید: «او جنگجویی مبتکر است که با عُرف هیچ کاری ندارد: اصلاً چنین جنگجوی خلاّق و مبتکری به‌درد چنین جنگ غیرعادی می‌خورد...»

نظرات او مورد اعتراض اکثر افسران عالی‌رتبه و اعضای ارتش بود که دور بوش را گرفته بودند. مثلاً ژنرال تومی فرانکز که فرماندهٔ عملیات نظامی در خلیج‌فارس بود، به‌شدّت با این روش چریکی مخالف بود. او جنگ با عراق را از طریق یک اشغال گسترده با حدود ۲۰۰ هزار سرباز و برنامه‌ریزی چندماهه درست می‌دانست.

داونینگ که از فرماندهان عملیّات ویژه در اولین جنگ خلیج فارس بود و تجربه و دانش نظامی گسترده‌ای داشت، سعی کرد نظراتش را بقبولاند، ولی موفّق نشد.

حالا روش و طرح پیشنهادی ژنرال فرانکز و ژنرال مایزر دنبال می‌شود: اوّل یک حملهٔ هوایی مکرر، دیدگاهی که از لحاظ نظامی بدون هیچ نوع نوآوری است، ولی باید رویش کار کرد تا تکمیل شود.

چند روز بعد، پنتاگون اعلام کرد که ۶۵ درصد از نشانه‌گیری اهداف متحرک در افغانستان موفّق بوده است که خبر بسیار مهمّی است. در جنگ اول خلیج‌فارس ۱۴۶۰ مورد موشک ردیاب (اکثراً موشک اسکاد) برای همین هدف‌ها پرتاب شده بود. این خبر خیال کسانی راکه نگران بودند با اولین حمله، صدام از سلاح شیمیایی و میکربی بر ضد اسرائیل یا عربستان سعودی استفاده کند، راحت کرد. بمباران سیستماتیک و موفق سکوهای پرتاب موشک خطر را حتی قبل از پرتاب هر کلاهکی منتفی می‌کرد.

این پیشرفت چشمگیر با به‌کاربردن سیستم جی استارز حاصل شد: سیستم رادار تصویری قادر به شناسایی همزمان چند هدف متحرک و اطلاع‌رسانی به هواپیمای گشتی و از آن‌جا به جنگنده‌های اف ـ ۱۵. نیروی هوایی و دریایی هم از امکاناتی شبیه به آن استفاده می‌کنند. در افغانستان، نیروی دریایی از سیستمی استفاده کرد که زمان زنجیرهٔ مرگ (یعنی فاصلهٔ زمانی میان تشخیص هدف و کوبیدن آن) را به حداقل می‌رساند.

از آن‌جا که هیچ خبر خوشی تنها نمی‌آید، به‌نظر می‌رسید که جبهٔ سیاستمداران هم ظاهراً با امریکا بر سر لطف آمده است. روز ۶ ژوئیه در وین، سازمان ملل اعلام می‌کند که نتوانسته عراقی‌ها را راضی کند تا بازرسان تسلیحاتی به عراق بازگردند. امریکا معتقد است که بغداد بازگشت این بازرسان را نمی‌پذیرد و دیگر جنگ نزدیک است.

روز ۱۳ و ۱۴ ژوئیه، پل ولف‌ویتز شخصاً در آنکارا بود تا دربارهٔ ترتیب شرکت ترکیه در برنامهٔ جنگی امریکا مذاکره کند. این کشور برای بی‌میلی خود به این کار دلایلی داشت: تحریم اقتصادی عراق حدود ۵۰ میلیارد دلار در یازده‌سال گذشته به ترکیه ضرر زده بود. ولی ترکیه یکی از طرف‌های مورد توجه امریکا در منطقه است. تنها یک سؤال مهم باقی می‌ماند: چه کسی جانشین حکومت فعلی عراق خواهد

شد؟ احتمالاً اسلام‌گراها. ولف‌ویتز با کسانی در ترکیه مذاکره می‌کند که احتمالاً در زمان جنگ آینده، دیگر در قدرت نیستند. ولی به‌هرحال این سفر اهمیّت دارد، چون ترکیه و کویت دو کشور منطقه هستند که بدون همکاری‌شان چنین جنگی ممکن نیست. «باز» امریکایی می‌گوید: «ما آمده‌ایم پیشنهادهای شما را بشنویم، نیامده‌ایم تصمیم مشخصی بگیریم.» ولی اطرافیان ولف‌ویتز می‌گویند که موافقت ترک‌ها برای استفاده از بعضی پایگاه‌های نظامی ترکیه جلب شده است.

اگر امریکا ترکیه را ناز و نوازش می‌کند، عراق هم سرگرم دلبری از همسایگان خلیج فارس است. روز ۱۸ ژوئیه، سه روز بعد از بازگشت ولف‌ویتز از ترکیه، ملک عبدالله پادشاه اردن و شاهزاده ولیعهد ابوظبی بار دیگر موضع خود نسبت به حمله به عراق تأکید کردند. این اعلام مشترک نتیجهٔ یک کار طولانی‌مدت سیاسی ولی مؤثر بود که ناجی صبری از ماه مارس به آن مشغول بود. این برنامه از کنفرانس سران عرب در بیروت شروع شد که طی آن عراق مرزهای کویت را به‌رسمیت شناخت و مذاکرات برای استرداد آرشیو ملی کویت را شروع کرد. سپس در روسیه، اروپا و خاور میانه ادامه یافت و بالاخره هفتهٔ قبل از آن، ناجی صبری با جواد ظریف معاون وزیر امور خارجهٔ ایران در بغداد ملاقات کرد. این مبارزهٔ سیاسی برای عراق امتیاز آورد، ولی می‌دانیم که بازهای واشنگتن اهمیتی به این حرف‌ها نمی‌دهند و عراق یک نیمه موفقیت سیاسی به‌دست آورده بود که چندان اهمیتی هم نداشت: اعراب زیربار اشغال عراق توسط امریکا نمی‌روند، ولی به عراق پیشنهاد می‌کنند بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل را بپذیرد. امریکا از پشتیبانی‌ای که در منطقه برایش حیاتی است برخوردار نیست، ولی روند آمادگی نظامی را تسریع می‌کند... مختصر این‌که به‌رغم همهٔ تلاش‌های بغداد، ظاهراً امریکا تصمیمش را گرفته است.

این لجاجت کورکورانه نگران کننده است. طبیعتاً عراق را می‌ترساند، ولی در درون خاک امریکا هم گروهی از سیاستمداران احتیاط نشان می‌دهند. چاک هیگل[1] سناتور جمهوری‌خواه از نبراسکا می‌گوید: «نمی‌شود چتربازها را روی بغداد ریخت و گفت قضیه تمام شد!»

ارتش نیز شک دارد که منافع حاصل از جنگ با عراق به خطرش می‌ارزد. بعضی

1. Chuch Haigel

از اعضای کنگره نیز در مورد آمادگی یا عدم آمادگی برنامهٔ جنگ تردید دارند... کریستوفر جی. داد[1] دربارهٔ احساس حاکم بر کنگره در مورد عراق می‌گوید: «نوعی دلشوره ایجاد شده است. احساس می‌شود که اتفاقی خواهد افتاد، ولی هیچکس درست نمی‌داند عواقب آن چیست...»

هِیگل که از او نام بردیم، به‌صراحت می‌پرسد ــ و بازها جواب درست نمی‌دهند ــ که «آیا ما با جنگ علیه عراق، همهٔ خاورمیانه را بی‌ثبات نمی‌کنیم؟ متّحدین ما چه کسانی هستند؟ در داخل خاک عراق، از چه پشتیبانی برخورداریم؟»

همان روز، رامسفلد وزیر دفاع در یک کنفرانس مطبوعاتی شرکت می‌کند و می‌گوید: «نباید مسائلی مانند آنچه شنیدیم، حواس ما را پرت کند. باید فکرمان را روی خطر بغداد متمرکز کنیم. محض اطلاع می‌گویم که آن گزارشی که باید یک‌ماه قبل به سازمان ملل عرضه می‌شد و در آن مدارک دقیقی در مورد این «خطر» دیده می‌شود، هنوز به‌دست کسی نرسیده است.» او به‌ویژه تأکید می‌کند که «یک آزمایشگاه سلاح میکربی را می‌شود روی یک گاری هم کشید و هزار کثافت تولید کرد و این تصور که چنین دستگاهی را می‌توان از بالا هدف گرفت و نابود کرد حاکی از عدم درک موقعیت است».

فردای آن روز، غدیر حمزه (افسر پناهنده عراقی) بر پایهٔ گزارش سرویس‌های امنیتی آلمان در مقابل کنگره اعلام می‌کند که «با ۱۰ تن اورانیوم و یک تُن اورانیوم غنی شده... که در اختیار عراق است، این کشور می‌تواند اورانیوم کافی برای سه بمب اتمی در سال ۲۰۰۵ تهیه کند... علاوه بر این، عراق به کمک مؤسسه‌هایی در هند و کشورهای دیگر، می‌تواند وسائل لازم برای ادامهٔ برنامه‌اش را از طریق کشورهایی مثل مالزی وارد کند.»

«مدارک» دست نیافتنی

جرّ و بحث ادامه دارد: «مدارک» امریکا تا زمانی که ارائه نشود هیچ ارزشی ندارد. دوباره دولت دربارهٔ تهدید عراق حرف می‌زند و چون نمی‌تواند ثابت کند، مورد شک قرار می‌گیرد. به‌همین‌ترتیب خوش‌بینی بازها زیر سؤال می‌رود و تجسم یک

---

1. Christopher J. Dodd

پیروزی سریع و بی‌دردسر مثل جنگ افغانستان روزبه‌روز سخت‌تر می‌شود.

آنتونی کوردزمن[1] از مرکز مطالعات استراتژیک واشنگتن در گفت‌وگو با روزنامهٔ گاردین چاپ انگلستان می‌گوید: «شاید عراق حریفی خیلی آسان‌تر از آن باشد که ۴۰۰ هزار نیرویش نشان می‌دهد، ولی در عین حال ممکن است حریفی بسیار جدی باشد. رک و راست می‌گویم که فقط یک دیوانه جان مردان و زنان دیگر را بـه‌دلیل غرور و تکبر شخصی به‌خطر می‌اندازد. فقط دیوانگان جنگ علیه ۴۰۰ هزار نفر نیرو را «پیک نیک» می‌خوانند...»

او در همان گفت‌وگو با گاردین می‌گوید که برخلاف حمله هوایی به کویت یـا کابل، هواپیماهایی که در آسمان بغداد پرواز خواهند کرد با یک آتشبازی واقعی «از سوی یکی از فشرده‌ترین پایگاه‌های ضدهوایی روی زمین» طرف خواهند بود.

در همان روز، گروه معارضان «جنبش ملی عراق» یک‌سوم از اعضای رهبری‌اش را (که جمعاً ۱۵ نفر بودند) از دست داد، چون به‌صورت زنجیره‌ای استعفا داده بودند، البته بعد از دریافت ۳۱۵ هزار دلار کمک نقدی از وزارت امور خارجهٔ امریکا...

این برای پاول خیلی گران آمد، چون متهم می‌شد به این‌که میان جبههٔ معارضان عراقی اختلاف انداخته است تا به منظور سیاسی‌اش برسد. به‌هرحال اگر هم درست باشد، پاول از تقلّب و نادرستی این گروه به‌جان آمده بود. او به‌زودی جلوی پرداخت ۸ میلیون دلار به کنگره ملی عراق را گرفت و حاضر نشد هزینهٔ عملیات «پنهانی» نامعلوم و بی‌تأثیر را بپردازد. وزارت امور خارجه هرگز اعتقادی به اطلاعاتی که گاهی از این گروه می‌رسید، نداشته است، درحالی‌که وزارت دفاع به این اطلاعات اهمیت می‌داد. فردای روزی که سروصدای ورشکستگی «جنبش ملی عراق» درآمد، رامسفلد تصمیم گرفت مخارج «جنبش معارضان» را به‌عهده بگیرد.

همچنین به رئیس دیپلماسی امریکا ایراد می‌گیرند که سیاست مـتمایل بـه فلسطینی‌ها را دربارهٔ اسرائیل دنبال می‌کند یا در مورد ایران خیلی مـلایم است. اعلان ورشکستگی جنبش ملی عراق آخرین قطره‌ای بود که کاسهٔ صبر هـمه را لبریز کرد.

مایکل روبین می‌گوید: «هرچه وزارت امور خارجه بین معارضان بیشتر فاصله

---

1. Anthony Cordesman

بیندازد، مشکل ما بیشتر می‌شود» و به کالین پاول گوشزد می‌کند که این بازی‌ها را کنار بگذارد و با وزارت دفاع و بقیهٔ مسئولان دولتی همکاری کند.

این رویکرد پاول که راه خودش را می‌رود و یکه سواری می‌کند، شاید یادگار قبل از ۱۱ سپتامبر باشد، زمانی‌که ریاست جمهور اهمیت زیادی به سیاست خارجی نمی‌داد. در این مورد یکی از مسئولان بالای کاخ سفید تعریف می‌کند که وقتی پاول کارش را شروع کرد، به او گفتند که «مثل بقیهٔ دستگاه‌ها، هفته‌ای یک ساعت با رئیس‌جمهور ملاقات خصوصی داشته باش تا در مورد پرونده‌های مهم مربوط به دیپلماسی امریکا حرف بزنید و پاول با لحن شوخی گفته بود: «خُب پس آن ۵۵ دقیقهٔ دیگر را چه کار کنم؟»

فردای آن روز چند شخصیت از دولت‌های قبلی در سنا دربارهٔ مسئلهٔ عراق اظهارنظر کردند. به‌نظر می‌رسد که در طبقهٔ سیاسی از آن هماهنگی خوشایند فردای ۱۱ سپتامبر و جنگ افغانستان خبری نیست. کاسپارواین برگر، وزیر دفاع ریگان، خواهان یک عمل نظامی سریع و قاطع بر ضد صدام حسین است. ساموئل برگر از مشاوران امنیّت ملی در زمان کلینتون، محتاط‌تر است: «اگر کارها را درست انجام ندهیم، خطر این هست که اوضاع از اول هم بدتر شود.» چند سناتور از حزب دموکرات و جمهوری‌خواه رئیس‌جمهور را از هر حرکت نظامی بدون موافقت کنگره برحذر می‌دارند. سناتور ریچارد لوگار از ایندیانا می‌گوید: «اگر رئیس‌جمهور بوش تشخیص می‌دهد که یک حملهٔ نظامی وسیع بر ضد عراق لازم است، امیدوارم همان راهی را در پیش بگیرد که دولت سابق بوش [پدر] انتخاب کرد و از کنگره اجازه گرفت.»

ولی کسانی هم هستند که فکر می‌کنند کنگره با دادن مجوز مبارزه با القاعده «که احتمالاً در عراق هم هستند»، قبلاً به رئیس‌جمهور اجازهٔ عملیات نظامی را داده است.

صدام میخ را فرو می‌کند و باز اختلاف‌نظرها را دامن می‌زند و نتیجه‌اش در افکار عمومی امریکا و دنیا منعکس می‌شود. هانس بلیکس برای مذاکره به بغداد دعوت می‌شود تا «امکان بازگشت بازرسان فراهم شود».

صدام‌حسین به امید یک راه‌حل مسالمت‌آمیز، با نقطه ضعف امریکا بازی می‌کند، امریکا هم حرف خودش را تکرار می‌کند. رامسفلد در ماه اوت دوباره گفت:

«عراق با القاعده همکاری می‌کند»، اما مدرکی نیاورد. یک مقام عالی‌رتبهٔ دولت که می‌خواست نامش فاش نشود، به لوس‌آنجلس تایمز گفته بود: «صدام با تروریسم بین‌المللی درارتباط است، ما روزبه‌روز بیشتر مطمئن می‌شویم که القاعده هم جزو آن‌هاست».

این مقام عالی‌رتبه به ملاقات مخفیانهٔ محمد عطا (رهبر عملیات ۱۱ سپتامبر) و مأمور سرویس مخفی عراق در سال گذشته در پراگ اشاره می‌کند: «ما مدارکی از این ملاقات داریم که محکم به‌نظر می‌رسد». و ظاهراً بدین‌ترتیب، اعترافات چند ماه پیش سیا و اف‌بی‌آی را مبنی بر این‌که هیچ مدرک قابل قبولی در اختیار ندارند، تکذیب می‌کند.

در ۲ اوت، سناتور شِلبی (یکی از وزنه‌های حزب جمهوری‌خواه و عضو کمیسیون اطلاعات) گفت: «سؤال این نیست که آیا عراق را اشغال می‌کنیم یا نه. سؤال این است که آیا آن‌قدر صبر می‌کنیم تا عراق سلاح‌های کشتار جمعی‌اش را بسازد و به ما و سربازان ما حمله کند یا پیشدستی می‌کنیم. من مطمئنم که عراق در حال تکمیل این سلاح‌ها در نقاط مختلفی است که ما از آن‌ها بی‌خبریم. پس منتظر چه هستیم؟»

همان روز تایمز چاپ لندن به گزارشی از وزارت امور خارجهٔ انگلستان اشاره می‌کند که در بین شمار محدودی از اعضای مهم دولت پخش شده بود. بر مبنای این گزارش، احتمال دارد که سلاح‌های کشتار جمعی برای بعضی از گروه‌های تروریست فلسطین ارسال شده باشد. یکی از مسئولان موساد هم تأیید می‌کند که «دانشمندان عراقی می‌توانند مواد میکربی‌ای تهیه کنند که به‌صورت افشانه‌ای در فضا پراکنده شود»، مثلاً در سیستم تهویهٔ ساختمان‌های شهرهای بزرگ اسرائیل.

در حقیقت اگرچه رابطهٔ بغداد با القاعده هیچ معلوم نیست، ولی همکاری بغداد با فلسطینی‌ها در سرزمین‌های اشغالی بر همه روشن است. هرچند کمک‌های شخصی صدام به این منطقه برای خودش با ۱۰ میلیارد دلار ثروت، ناچیز است، اما برایش اعتبار و احترامی ایجاد کرده است.

تظاهرات در غزه که جمعیت تصویر صدام را حمل می‌کردند و شعار می‌دادند: «صدام عزیز تِل آویو را بمباران کن!» لااقل به‌اندازهٔ مذاکراتش با سازمان ملل، پیروزی سیاسی محسوب می‌شود، زیرا در همه‌جا صدام آن وجههٔ بدی را که خیال

می‌کنیم ندارد. اختلاف‌نظرهای داخلی و دعوت به احتیاط هر روز بیشتر و مصرانه‌تر می‌شود، به‌حدی که کارل لوین رئیس کمیسیون نیروهای ارتش در سنا، روی شبکهٔ تلویزیونی سی‌ان‌ان پیغامی می‌فرستد که برای دستگاه دولت دو چندان ناراحت‌کننده است: احتمال کمی وجود دارد که صدام از سلاح‌های کشتارجمعی استفاده کند، مگر این‌که کشورش مورد حمله قرار بگیرد.

این گفت‌وگو در دو نکته با عقیدهٔ بازها تضاد دارد. صدام احتمالاً از کلاهک‌های شیمیایی، میکربی و اتمی (اگر فرصت ساختنش را داشته باشد) استفاده نمی‌کند، مگر به او حمله کنند. این مخالف نظر رامسفلد و ولف‌ویتز است که می‌گویند خطر قطعی است و مثل شمشیر دموکلس بالای سرمان آویخته است.

اما از دید لوین این امر صحت ندارد. او سناتور بی‌اطلاعی نیست و موقعیتش به او اجازهٔ دسترسی به آخرین اطلاعات بسیار محرمانه را می‌دهد، خصوصاً اطلاعات آژانس اطلاعات دفاعی امریکا و تمام سرویس‌های اطلاعاتی ارتش. او موردی نمی‌بیند که عراق بی‌دلیل به همسایگانش حمله کند.

و نکتهٔ دوم و مهم‌تر این است که «اگر به عراق حمله کنیم و بخواهیم صدام را سرنگون کنیم عراق با تمام قوا به ما حمله خواهد کرد.» نه‌تنها بازها در مورد حملهٔ صدام اشتباه می‌کنند، بلکه ممکن است خودشان باعث چنین جنگی شوند.

ولی این هشدارهای چند هفتهٔ گذشته (خصوصاً از طرف مسئولان حزب دموکرات و البته حزب جمهوری‌خواه) بوش را چندان تحت‌تأثیر قرار نداد. او در سخنرانی در مین[1] راه‌گریز را بر صدام می‌بندد: «ما به‌خاطر آیندهٔ تمدن، باید مانع از آن شویم که بدترین رهبر جهان خطرناک‌ترین سلاح‌ها را بسازد. این سلاح‌ها به او اجازه می‌دهد که کشورهای خواهان آزادی را تحت فشار بگذارد... من کاملاً مطمئنم که تاریخ از ما می‌خواهد که دست به‌عمل بزنیم، کشور ما به هر قیمتی از آزادی دفاع خواهد کرد...»

اما درحالی‌که گروهی در دولت خواهان جنگ‌اند و گروهی دیگر مثل پاول دنبال راه‌حل سیاسی‌اند و بازگشت بازرسان سازمان ملل را خواهان‌اند، خودسری و رجزی‌خوانی بوش اوضاع را ناآرام‌تر می‌کند. لیبرمن، سناتور دموکرات طرفدار

---

1. Maine

جنگ در ۵ اوت می‌گوید: «من تصور می‌کنم به‌جایی رسیده‌ایم که رئیس‌جمهور باید با قاطعیت فرمان را به‌دست بگیرد» و اضافه می‌کند که قبل از قانع کردن مردم یا کنگره، باید اول به این دو دستگی در دولت خودش پایان بدهد و پیغام‌های ضد و نقیضی را که از کاخ سفید شنیده می‌شود، خاموش کند.

تقریباً در همین زمان می‌شنویم که اسرائیل مقدار زیادی واکسن ضدآبله ساخته و انبارهایش را پُر کرده است تا بتواند همهٔ جمعیتش را واکسن بزند...

فصل دهم

اروپا چنددستگی موجود در طبقهٔ سیاسی امریکا را منعکس می‌کند و طنین آن را چندبرابر می‌کند. تنها چند کشور مثل اسپانیا، ایتالیا و انگلستانِ تونی بلر با امریکا موافقند. نخست‌وزیر انگلیس با اظهارات «امریکایی‌وارش» در کنفرانس مطبوعاتی گفت: «منافعی که ما از همکاری با امریکا می‌بریم، عظیم است» و مردم کشورش را کاملاً شگفت‌زده کرد، چون چند ماه قبل وقتی انگلستان خواست با تکیه بر «روابط صمیمانه»اش، در برابر تصمیم امریکا که به‌فکر صنایع فولاد خودش بود، ایستادگی کند، بوش حتی لازم ندانست به «دوستش» جواب بدهد. با این‌حال، تونی بلر اصرار کرد، اما بی‌نتیجه بود.

با این‌همه، بلر برای این «دوستی» که نه فایده‌ای دارد و نه‌کسی نتیجه‌اش را دیده است، مبارزه می‌کند. بیش از ۱۳۰ عضو پارلمان انگلستان از حزب خود او در مورد عراق رسماً موضع مخالف او را گرفتند و چند نفر از اعضای دولت اظهار کردند که اگر او بخواهد سربازان انگلیسی را در کنار امریکایی‌ها به عراق بفرستد، استعفا خواهند داد.

علاوه بر مطبوعات انگلیسی، ملک عبدالله، پادشاه اردن هم در ملاقاتش با تونی بلر، بدبینی خود را دربارهٔ نتیجهٔ دخالت نظامی در عراق ابراز می‌کند.

خوزه ماریا آزنار، نخست‌وزیر اسپانیا در خط امریکا و موافق با سخنرانی بوش برای مردم امریکا و مفهوم «محور شرارت» است. در شروع ماه اوت برلوسکنی ایتالیایی موضع ملایم‌تری می‌گیرد، ولی باز هم با واشنگتن موافق است. البته وزیر

دفاع ایتالیا به‌وضوح می‌گوید که مشارکت ارتش ایتالیا در عملیات بر ضد عراق صرفاً برمبنای مدرک غیرقابل انکار دخالت عراق در تروریسم بین‌المللی صورت می‌گیرد.

رابطه با بقیهٔ اروپا گرم نیست. فرانسه رفتار حساب شده‌اش را دنبال می‌کند و خواستار احتیاط و بررسی درست و إعمال فشار بر عراق برای بازگشت صلح در خاورمیانه است و می‌خواهد بازرسان سازمان ملل به بغداد برگردند: هیچ نوع دخالت نظامی قابل تصور نیست، مگر روزی که همهٔ راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز سیاسی خصوصاً از طریق سازمان ملل به بن‌بست رسیده باشد.

آلمان آخرین ساعات تابستانی‌اش را می‌گذراند، ساعاتی که هنوز می‌توان مصاحبی جدی پیدا کرد، چون با شروع گردباد انتخاباتی، دیگر اظهارات قابل اعتماد نخواهد بود. عاقبت چند هفته، بعد اظهارات یک وزیر سوسیال- دمکرات قائله را تمام می‌کند و او جرج بوش را با آدولف هیتلر مقایسه می‌کند. به گفتهٔ یکی از اعضای شورای امنیت ملی، رئیس‌جمهور «از خشم دیوانه شده بوده». او بعد از انتخاب مجدد شرودر، به او تلفن نکرد و و وزیر دفاع آلمان را، وقتی از واشنگتن می‌گذشت، به‌حضور نپذیرفت. به‌قول رامسفلد روابط دو کشور «زهرآگین» است.

واکنش کنگرهٔ امریکا تندتر بود: کنگره رفتار شرودر را محکوم می‌کند و توضیح می‌دهد که چنین رفتاری باعث دور شدن اروپا از امریکا می‌گردد...

ولی فقط اروپا نیست که از امریکا دور می‌شود. چهارشنبه ۷ اوت، شاهزاده السعود در بازگشت از تهران در مصاحبه‌ای با آسوشیتدپرس اعلام کرد که کشورش در صورت حمله به عراق اجازه استفاده از پایگاه‌هایش را نخواهد داد. او در سفرش به ایران همصدا با خاتمی گفته بود که «عراق نباید برای شروع جنگ بهانه به‌دست امریکا بدهد». دونالد رامسفلد برای تخفیف این اظهارات گفته بود: «هنوز برای جنگ تصمیمی گرفته نشده است...»

خبرهایی که از پنتاگون به بیرون درز می‌کند

ولی وزیر دفاع در آن لحظه با مشکل دیگری روبه‌رو بود. در جلسهٔ کوتاهی در پنتاگون، رامسفلد و ریچارد مایرز فرماندهٔ ارتش خشم شدید خود را از درز کردن چند خبر کاملاً محرمانه از بالاترین رده‌های دولتی به خارج ابراز می‌کنند و تهدید می‌کنند

که اِف بی آی را به تعقیب کسانی بفرستند که با مطبوعات صحبت کرده‌اند و اتهام‌شان «خیانت در افشای اسرار امنیت ملی» خواهد بود.

البته آنچه رامسفلد و ژنرال مایرز را ناراحت می‌کند، فقدان نظم و هماهنگی بین کارکنان این دستگاه است و اثری است که در ذهن مردم به‌جا می‌گذارد. مخالفان وزیر دفاع برای تحت‌تأثیر قراردادن افکار عمومی و منتفی کردن طرحی که با آن مخالفند، با مردم از طریق مطبوعات حرف می‌زنند. اگر یک طرح نظامی تصویب شد و یکی از شرکت‌کنندگان مخالف آن بود، کافی است که جزئیاتش را منتشر کند تا به‌کلی بی‌فایده شود. به‌گفتهٔ یک مسئول آژانس اطلاعات دفاعی امریکا «مثل این است که آن‌را مستقیماً برای صدام فکس کنیم.»

خبری که «درز» کرده بود این است که به نوشتهٔ واشنگتن تایمز، بالاخره بعضی از اعضای ارتش بعد از ماه‌ها مقاومت و با وجود ترس از استفادهٔ عراق از سلاح‌های شیمیایی که سربازان زیادی را به کشتن می‌دهد، ایدهٔ جنگ را پذیرفتند.

این تغییر عقیده در اثر فشار زیاد غیرنظامی‌های پنتاگون بود (از جمله رامسفلد و ولف‌ویتز). مشاوری می‌گوید: «در دولت‌های قبلی کافی بود یک ژنرال چهارستاره جنگی را «بد» بداند تا وزیر دفاع از تصمیمش منصرف شود. اما در دولت بوش، غیرنظامی‌ها حاضر نیستند از این حرف‌شان که جنگ تنها راه سرنگونی صدام است، برگردند.»

به‌نوشتهٔ نشریهٔ اسرائیلی دِبکا (نشریهٔ تخصصی اطلاعات و ضدتروریسم)، بمب‌افکن‌های امریکایی و انگلیسی یک مرکز فرماندهی عراقی را در نزدیکی النُخَیب ویران کردند. در این مرکز یک شبکهٔ فیبر نوری وجود داشت که شرکتی چینی آن را کار گذاشته بود و به کمک تکنیک جدیدی که برای انهدام همین فیبر نوری ساخته شده است، از بین رفت.

کمی بعد جنگنده شکاری‌های دیگری از پایگاه سعودیِ شاهزاده سلطان پرواز کردند و از روی بغداد گذشتند. این آزمایش به امریکایی‌ها نشان داد که رادارهای عراقی که اطراف پایتخت مستقر شده‌اند، کار نمی‌کنند.

در ۸ اوت، چند هلیکوپتر چند واحد کماندوهای ترک را نزدیک بامرنی در شمال عراق پیاده کردند. مأموریت کماندوها این بود که فرودگاه را که تنها ۵۰ مایل از منطقهٔ حوزه‌های نفتی فاصله داشت، تحت کنترل بگیرند. این کماندوها که با گروهی

از نیروهای ویژهٔ امریکایی همراهی می‌شدند، به‌سرعت فرودگاه را می‌گیرند و یکی از زره‌پوش‌های عراقی را که برای دفاع مستقر بود، منهدم می‌کنند.

نیروهای ویژه بعد از رسیدن قوای کمکی، در خاک دشمن پیشروی می‌کنند تا دو فرودگاه فرعی دیگر را بگیرند.

این عملیات امتیازات استراتژیک مهمی برای قوای متحد کسب کرد، به این معنی که اگر جنگ درگیرد، این نیروها هم کنترل کامل هوایی بر شهرهای کرکوک و موصل را خواهند داشت و هم بر چهارراه خط‌آهنی که سوریه را به عراق وصل می‌کند مسلّط خواهند بود.

با این‌همه هشدارها تشدید می‌شود. دیک آرمی، نمایندهٔ جمهوری‌خواه تگزاس، کل استراتژی رئیس‌جمهور را در برابر عراق زیر سؤال می‌برد: «تا وقتی که درون مرزهایش آرام گرفته، ما حق نداریم حمله کنیم.»

با وجود نظر موافق مردم امریکا (طبق نظرسنجی بنگاه سخن پراکنی کلمبیا، دو سوم مردم امریکا با جنگ علیه عراق در صورت موافقت کنگره، موافقند)، به‌نظر می‌رسد که طبقهٔ سیاسی امریکا دچار تردید شده است. امریکا باید سریعاً تصمیم بگیرد. قبل از این‌که سر و صدای معترضان بالا بگیرد و آن‌قدر قوی شود که نقشهٔ بازها را به‌هم بریزد، باید حمله کرد.

اما متأسفانه این کار امکان‌پذیر نیست: گردآوری صدها هزار سرباز، میلیون‌ها تُن اسباب و ادوات و صدها هواپیمای جنگی، آن‌هم در چند پایگاه نظامی در کشورهایی که هنوز از امریکا استقبال نمی‌کنند، به وقت نیاز دارد و وقت را فقط با دیپلماسی می‌توان خرید. و حالا وقتی است که پاول وارد صحنه می‌شود...

روز دهم اوت، بوش از زمین گلف ریج وود در تگزاس به خبرنگاران می‌گوید: «ما داریم با کنگره مشورت می‌کنیم و همین‌طور با دوستان و متحدان‌مان.»

نکتهٔ اصلی دیگر تأکید بر خطر صدام نیست، بلکه این است که امریکا برای حمله به او، به مجوز جامعهٔ بین‌المللی نیاز دارد. در کنار این جلب موافقت، تدارکات نظامی هم مستقر می‌شود. پنتاگون در برابر مخالفت عربستان سعودی برای استفاده از پایگاه نظامی‌اش (هرچند قطعی نیست)، تصمیم می‌گیرد که امکانات دیگر را هم درنظر بگیرد: مجموعهٔ العُدید در قطر مرکز فعالیت شدید نظامی و لجستیکی می‌شود. باند پرواز آن به‌طول بیش از ۵۰۰۰ متر یکی از طولانی‌ترین باندهای پرواز

منطقه است که به سنگین‌ترین هواپیماهای نظامی امکان پرواز می‌دهد، این پایگاه که تابه‌حال ۱/۴ میلیارد دلار هزینه برده است، باز هم بزرگ‌تر و کامل‌تر می‌شود. پایان عملیات ساختمانی دسامبر ۲۰۰۲ پیش‌بینی شده است.

چند روز بعد می‌شنویم که پنتاگون برای انتقال زره‌پوش‌ها و هلیکوپترها از مبدأ اروپا به مقصد خلیج فارس، دو کشتی باری عظیم‌جثه علاوه بر ۸ کشتی باری دیگر برای بقیهٔ ادوات کرایه کرده است که در اقیانوس هند و در پایگاه دی‌یگو گارسیا پهلو گرفته‌اند. امریکا به‌دنبال متّحد می‌گردد، ولی به‌هرحال، درحال محاصرهٔ عراق است.

در مقابل، بغداد در سازمان ملل همان بازی‌ای را پیش می‌گیرد که تابه‌حال او را نجات داده بود. بغداد از هانس بلیکس دعوت می‌کند برای مذاکره به بغداد برود. محمد سعید الصحاف، وزیر اطلاع‌رسانی عراق، توضیح می‌دهد که «کار سازمان ملل در مورد سلاح‌های غیرمجاز به‌پایان رسیده است. البته آن‌ها می‌گویند که هنوز چیزهایی باقی‌مانده است، اما ما می‌توانیم به این ادّعا جواب بدهیم...»

پس از این مصاحبه که در تلویزیون الجزیره در ۱۲ اوت انجام شد، عراق از سازمان ملل می‌خواهد که به بغداد اجازهٔ استفاده از ۱۲ میلیون دلاری که برای کمک‌های انسانی درنظر گرفته شده بدهد و تحریم‌ها را تخفیف دهد تا بغداد دیونش را به سازمان ملل بپردازد.

امریکا بلافاصله این تقاضا را رد می‌کند و سفیر عراق محمد الدوری این رفتار را دلیل دیگری بر سوءنیت امریکا اعلام می‌کند.

همان روز در جدّه، در تنور تابستان سعودی، امیر عبدالله ولیعهد سعودی و ملک عبدالله پادشاه اردن سعی می‌کنند راه‌حلی برای فرار از جنگ که غیرقابل احتراز به‌نظر می‌رسد، بیابند و بعد از این ملاقات، وزیر خارجهٔ اردن می‌گوید: «منطقه همین حالا هم به‌قدر کافی مشکل دارد!»

«ما می‌دانستیم که اشکالی در کار هست»

فردای آن روز، یک قدم دیگر به‌سوی جنگ برداشته شد. عکس‌های دریافتی از ماهوارهٔ جاسوسی امریکا کاروانی از بیش از شصت وسیلهٔ موتوری را نشان می‌داد که در راه پایگاهی بود که سلاح‌های میکربی تولید می‌کند و در ۹ کیلومتری بغداد واقع است. بعد از جنگ خلیج فارس، بازرسان تسلیحاتی کشف کردند که این پایگاه

برای تولید صدها لیتر توکسین به‌کار می‌رفته است. ضمناً مدارکی به‌دست آوردند که ثابت می‌کرد عراق موشک‌های اسکاد را به سمّی مجّهز کرده که فلج‌کننده است و با یک تماس ساده می‌کشد.

این پایگاه یکی از حساس‌ترین پایگاه‌های عراق است. که یک واحد گارد جمهوری در آن مستقر است. اگر صدام قصد داشته باشد، موادی سمی مثل وی‌ایکس آبله یا سیاه‌زخم را روی دماغهٔ موشک‌هایش سوار کند، ناچار است آن‌ها را با کاروان‌هایی شبیه این تا سکوی پرتاب حمل کند.

این اولین اعلام خطر نبود ابتدای ماه اوت سرویس‌های مخفی آزمایشگاه «تخدی» را که مظنون به تولید ویروس اِبولا و سایر تب‌های خونریزی‌آور از همان نوع بود، دقیقاً زیرنظر گرفته بودند.

در این مورد خاص، دیگر ادعای بی‌پایه در کار نیست: عکس‌های ماهواره‌ای وجود دارند و کارشناسان جواب قانع‌کننده‌ای پیدا نمی‌کنند. یکی از مسئولان اطلاعاتی امریکا با نگرانی می‌گوید: «وقتی عکس‌ها را بررسی می‌کردیم، حس کردیم اشکالی در کار است. سال‌ها بود که همهٔ تحرکات را در این پایگاه‌ها کنترل می‌کردیم... این‌بار صدام چیزی را وارد [پایگاه] تاجی کرد یا از آن خارج کرد که هرچه دقیق شدیم نفهمیدیم چیست. فقط تشخیص دادیم که ابعاد و اهمیت استثنایی دارد. ده‌ها وسیلهٔ موتوری را برای اسباب‌کشی چند لولهٔ آزمایشگاهی به‌کار نمی‌برند... این‌بار دیگر زبان‌بازی پنتاگون نبود، بلکه عملیات مهمی در این پایگاه نظامی- آزمایشگاهی در جریان بود...»

ازقضا چند روز پس از این‌که پنتاگون تأمین بودجهٔ عملیات مخفیانه کنگرهٔ ملی عراق را برعهده گرفت، کنگرهٔ ملی عراق یکی بعد از دیگری سوءقصد به‌جان پسر دوم صدام و انفجار بمب در مجلس فرمایشی عراق را به خود نسبت داد. قاضی پسر دوم صدام است. عُدَی، پسر ارشد صدام و بیمار روانی و سادیست جنسی، بعد از یک تیراندازی که نه شرایط و نه دستوردهنده‌اش هیچ‌وقت روشن نشد، زندگی گیاهی دارد. یکی از معشوقه‌های صدام که ملیّتِ یونانی دارد و به بیروت پناهنده شده است، ادعا می‌کند که کمی قبل از این ترور، به‌گوش خود از صدام شنیده است که «بالاخره روزی لازم خواهد شد که او [عُدی] را بکشم.»

در مورد ترور قاضی هیچ شکی نیست که پدرش نقشی در این کار نداشته است.

اگرچه حسین جوان به اندازهٔ برادرش خونخوار و بـدکار است، ولی از او زیـرک‌تر است. او رئیس استخبارات (سرویس امنیّت داخلی) است که همهٔ عراقـی‌ها از آن وحشت دارند. پدرش او را جانشین خود می‌داند. سوءقصد احتمالاً کار کنگرهٔ ملی عراق و در اثر فشار رامسفلد بوده است. یکی از مسئولان دولت بوش که با کنگرهٔ ملی عراق در رابطه است، می‌گوید: «رامسفلد مثل اعضای وزارت امور خارجه عمل نمی‌کند که گروه عراقی را در تنبلی و تـن‌پروری رهـا کـند. او دنـبال نـتیجه است، به‌خصوص در عملیات مخفیانه در داخل خاک عراق».

«بوش عقب‌افتاده‌ترین رئیس‌جمهور امریکا...»

فردای آن روز نوبت لیزا رایس شد که تا به‌حال تقریباً نقش بی‌طرف را داشته است. او تقریباً اعلام جنگ می‌کند: ایالات متحد امریکا هیچ راهی به‌جز واکنش تند در برابر صدام‌حسین رئیس‌جمهور عراق ندارد. این زن بی‌نهایت برجسته و وابسته به صنایع نفتی (یک نفت‌کش بزرگ کمپانی شِوروِن[1] که او مدیرش بود، به‌نام او بود تا زمانی‌که به کاخ سفید آمد و درخواست کرد که نـام نـفت‌کش را عـوض کـنند)، در مصاحبه با بی. بی. سی می‌گوید: «ما به‌طور قطع نمی‌توانیم به خودمان اجازه بدهیم که بیکار بنشینیم. فکر می‌کنیم که دلایل‌مان برای لزوم تغییر رژیم عراق بـی‌نهایت محکم و قابل قبول است.»

همان روز تونی بلر، نخست‌وزیر انگلستان، تاوان دوستی‌اش را می‌پردازد: اگر حمله به عراق مورد موافقت مردم امریکا است، انگلیسی‌ها دست‌کم به آن بدبین‌اند. جرالد کوفمن، سخنگوی سابق حزب کارگر در مسائل سیاست خارجی، در مـورد «دوستان» نخست‌وزیر می‌گوید: «بوش که عقب‌مانده‌ترین رئیس‌جمهوری است که مـن در تـمام دورهٔ زنـدگی سـیاسی‌ام دیـده‌ام، بـا کسانی دوره شـده است کـه سـتیزه‌جویی‌شان هـمان‌قدر زیـاد است کـه بـیسوادی سـیاسی، نـظامی و دیپلماتیک‌شان...»

فردای روزی که پسر صدام مورد سوءِقصد قرار گرفت، سخنگوی وزارت کشور فیلیپ ریکر اعلام کرد که ۸ میلیون دلارِ تعلیقی به کیسهٔ کنگرهٔ ملی عراق ریـخته

---

1. Chevron

می‌شود «تا به مصرف چاپ روزنامه‌ای برسد که ضد صدام‌حسین باشد و معارضان خارج از کشور را به همکاری و همبستگی تشویق کند».

آیا این پاداش همان دو سوءِقصد هفته بود؟ این‌بار هم پاول که وقتی این عده را زیر بال و پر گرفته بود، به هیچ نتیجهٔ مثبتی نرسید، توسط رامسفلد و دوستانش بیشتر کنار زده شد. با این همه به‌تدریج این عملیات مخفیانه از اهمیّت افتاد: طی ماه‌های آینده، دیپلماسی تهاجمی وزیر امور خارجه است که توجه همهٔ ناظران را به خود جلب می‌کند.

اما در خط مشی تند هم عدم انسجام‌هایی به‌تدریج بروز می‌کند. مثلاً در مورد همین «محور شرارت» که ایران هم در ردیف اوّل آن است. لیزا رایس می‌گوید: «ما خیلی نگران وضع ایران هستیم، چون در آن‌جا اقلیتی غیرمنتخب خواسته‌های اکثریت ملّت را سرکوب می‌کنند». در این صورت چطور این مسئله را توضیح می‌دهند که میلیون‌ها دلاری که از طرف وزارت کشور و پنتاگون به کیسهٔ کنگرهٔ ملی عراق ریخته شد، بین چندین گروه این جنبش، ازجمله مجلس اعلای انقلاب اسلامی تقسیم شد که به‌هرحال همان‌قدر به تهران نزدیک است که به واشنگتن؟ دولت بوش به گروهی «مقاوم» مسلح پول می‌دهد که برای فردای عراق همان ایده‌هایی را دارند که روحانیون ایرانی پیاده کرده‌اند...

برنت اسکوکرافت مشاور سابق امنیت ملی پدر رئیس‌جمهور فعلی تصمیم می‌گیرد دولت را از خطر ماجراجویی عراقی آگاه کند: «من تصوّر می‌کنم که ممکن است ما یک انفجار واقعی در خاورمیانه به‌وجود بیاوریم. این انفجار ممکن است این منطقه را به دیگی جوشان تبدیل کند و مبارزهٔ ما را بر ضد تروریسم بی‌نتیجه کند...» او در مصاحبه با بی. بی. سی این حرف‌ها را می‌زند و در وال استریت جورنال چاپ می‌شود.

این حرف‌ها برای بوش که اصلاً دوست ندارد وزنهٔ سنگینی از حزب جمهوری‌خواه به‌طور علنی از سیاست او انتقاد کند، اهانتی دوچندان است. انتقاد اسکوکرافت از آن رو سخت‌تر است که او یکی از رفقای پدرجان است. پاسخ به‌قدری تند است که آدم را شگفت‌زده می‌کند. واشنگتن تایمز به اظهارات متین و سنجیدهٔ مشاور سابق رئیس‌جمهور سابق در مقاله‌ای با عنوان «اسکوکرافت و جام جهان‌نمای بخارگرفته‌اش» این پاسخ دندان‌شکن را می‌دهد: «مشاور سابق امنیت ملی

واقعاً دوراندیش نیست (او به رئیس‌جمهور سابق توصیه کرده بود که صدام حسین را سرجایش نگه دارد). او با نزدیک‌بینی شدید، قادر به تجسم این نیست که صدام جزئی از تروریسم بین‌المللی است. [درست مثل سیا و بازهای کاخ سفید که با ناامیدی زیاد هنوز کوچک‌ترین مدرکی پیدا نکرده‌اند!] صدام یک مشکل است، ولی مشکلی نیست که به تروریسم مربوط باشد [و به‌نظر منطقی می‌آید چون اطّلاعاتی در این زمینه در دست نیست]. چون اولویت رئیس‌جمهور دبلیو. بوش انهدام شبکه‌های تروریستی اسلام‌گرا است، آقای اسکوکرافت به او راهنمایی می‌کند که اول به بحران اسرائیل و فلسطین بپردازد و از عراق دوری کند...»

«... شاید آقای اسکوکرافت دیگر دسترسی به اطّلاعات محرمانه نداشته باشد، ولی اعتبار فعلی‌اش مسلماً به او فرصت روزنامه‌خواندن می‌دهد و بعضی از این روزنامه‌ها تصویری کاملاً متفاوت از صدام و وابستگی‌اش به تروریسم بین‌المللی رسم می‌کنند...»

مقالهٔ دیگری در نشنال ریویو آن‌لاین در شانزده اوت می‌نویسد: «این اعتمادبخش است که اسکوکرافت به شما و عزیزترین اعتقادات‌تان حمله می‌کند، چون باعث می‌شود بیشتر آن‌ها را عزیز بدارید»...

نیویورک سان نیز روابط نزدیک اسکوکرافت را با صنایع نفت و حتی با وکیل امریکایی نزدیک به سازمان آزادی‌بخش فلسطین به نام ریتا هاورز یا با کِنت لی (مدیرعامل سابق انرون) افشا می‌کند... در ادامهٔ مقاله نیز هرچه ممکن بود در مورد اسکوکرافت نوشته شود، نوشته شد که البته ظاهراً حاوی هیچ نکتهٔ توهین‌آمیز یا برخورنده‌ای نبود.

شاید اسکوکرافت نمی‌بایست رابطهٔ صدام حسین با تروریسم را انکار کند، چون مسلماً جنبش‌های تروریستی کمک‌های مالی یا لجستیکی یا غیره از صدام دریافت کرده‌اند. ولی این‌که عراق را مانند سودان، سومالی یا افغانستان پایگاه القاعده بدانیم، اشتباه بزرگی است.

البته بین عراق و بعضی اعمال تروریستی روابطی کشف شده است، مثل اولین حمله به مرکز تجارت جهانی، سوءقصد به جان بوش پدر، یا حملهٔ بی‌نتیجه به ایستگاه تبلیغات رادیویی امریکا در پراگ، ولی هربار پیش از این‌که ربطش با صدام حسین معلوم شود، سر نخ گم شده است.

یک مأمور موساد مستقر در اروپای مرکزی می‌گوید: «سازمان‌های سرّی نظامی عراق دست‌نیافتنی است. بر پایهٔ مجموعهٔ اطلاعات، ما این را می‌دانیم که با گروه‌های مختلف تروریستی همکاری می‌کنند. همهٔ اطلاعات دوباره بررسی می‌شود، از اوکراین تا چچن، از الجزایر تا عراق، به‌علاوهٔ اسرائیل یا سومالی... ولی همه این‌ها فقط اخبار خام است و هیچ‌کدام از این اطلاعات آن‌قدر محکم نیست که بشود برای عموم بازگو کرد و یا حتی به درد حکومت‌های غربی بخورد. راستش را بخواهید تنها خبر قابل اعتماد مربوط است به بوئینگ ۷۰۷ که از چندسال پیش در پایگاه نظامی سلمان‌بک [در عراق] قرار دارد و در آن نیروهای ویژه چریک‌ها را برای گروگان‌گیری تعلیم می‌دهند. البته این هم مثل بقیه هیچ‌چیز را ثابت نمی‌کند، ولی باید دیگر خیلی حسن‌نیّت داشت که حتی مورد مصرف این کار را هم نپرسید.»

متحدان، کالایی کمیاب

سناتور ریچارد لوگار در شبکهٔ خبری ان. بی. اس، اعلام می‌کند که توافق ناتو برای امریکا لازم است: «به‌دست‌آوردن توافق مشکل، ولی ضروری است.»

روز ۲۱ اوت، بوش در مزرعهٔ کرافورد در تگزاس، یک جلسهٔ نظامی تشکیل می‌دهد و در آن در مورد سیاست‌های دفاعی و بودجهٔ ارتش صحبت می‌شود، چون هر جنگی در بودجهٔ نظامی آینده تأثیر دارد. بوش و مشاوران‌اش جمع شده بودند تا از جنگ با عراق و عواقب مالی‌اش حرف بزنند، موضوعی که تا آن لحظه از آن طفره رفته بودند، درحالی‌که بیشتر مسئولان موافق‌اند که یک حملهٔ نظامی و حضور ۵۰ هزار سرباز به‌مدت ده‌سال هزینه‌ای حدود ده‌ها یا شاید صدها میلیارد دلار خواهد داشت، اما «هر کسی طاووس خواهد، جور هندوستان کشد».

در پایان جلسه، بوش و رامسفلد خارج می‌شوند تا با خبرنگاران حرف بزنند و به‌طور مختصر می‌گویند: «ژنرال فرانکز مشغول آماده‌کردن زمینهٔ حمله به صدام است. ولی این حملهٔ نظامی به این زودی‌ها نخواهد بود.»

فردای آن روز، ژنرال فرانکز در قزاقستان خبر می‌دهد که مشغول برنامه‌ریزی جنگ با عراق است، به‌طوری که «کشور ما و متحدان ما طرحی قابل قبول داشته باشند که بتوان به رئیس‌جمهور نشان داد.»

البته این «متحدان» در آخر این ماه اوت ۲۰۰۲، کالایی کمیاب‌اند: روسیه با

حملهٔ نظامی به عراق مخالف است، درست مثل چین، آلمان و حتی کانادا. فرانسه هم چندان علاقه‌ای به جنگ ندارد و اصرار دارد که چنین طرحی باید از تصویب سازمان ملل بگذرد...

از آن‌جاکه خبر بد تنهاتنها نمی‌آید، طبق نظرسنجی یواس‌آتودی/ سی‌ان ان/گالوپ در روز ۲۳ اوت، تنها ۵۳ درصد از امریکایی‌ها موافق جنگ زمینی با عراق هستند، درحالی‌که در نوامبر ۲۰۰۱، ۷۴ درصد موافق بودند.

ژنرال زی‌نی، مسئول سابق عملیات در خاورمیانه نیز می‌گوید: بهتر است امریکا اول مقدمات یک صلح طولانی در فلسطین را فراهم کند و دنبال القاعده باشد، پیش از این‌که صدام‌حسین را ساقط کند: «این خیلی جالب است که همهٔ ژنرال‌ها از این جنگ اکراه دارند و همهٔ آن‌هایی که در همهٔ عمرشان حتی یک تیر هم شلیک نکرده‌اند، می‌گویند بزن برویم بجنگیم».

روز جمعه ۳ اوت، نوبت طه یاسین رمضان، معاون رئیس‌جمهور عراق رسید که گویا نتیجهٔ آمارگیری به او جرئت داده بود. او می‌گوید: «عراق با چنگ و دندان خواهد جنگید تا از خاکش دفاع کند. عراق افغانستان نیست و امریکا این را می‌داند.» به‌علاوه اگر به عراق حمله شود، به خود حق می‌دهد به اسرائیل حمله کند: «در صورت درگیری نظامی، عراق حق دارد به هر کشوری در هر کجا حمله کند...»

مانور عراقی‌ها زیرکانه است، چون دورنمای موشک‌های اشباع‌شده از زهر فلج‌کننده شبح یک جهنم منطقه‌ای را که برپاکردنش بسیار آسان است، مجسم می‌کند. پرتاب موشک به تل‌آویو و عکس‌العمل قطعی و شدید اسرائیل همهٔ موافقت‌نامه‌های متزلزل صلح را درهم خواهد ریخت. عراق شهید راه اعراب وانمود خواهد شد و یک فلسطین جدید. کدام متحد واشنگتن حاضر به مشارکت در حمله نظامی می‌شود، حمله‌ای که به چنین آشفتگی جغرافیای سیاسی در منطقه ختم می‌شود؟

البته انگلستان بی‌شک این کار را می‌کند، ولی بقیه متحدان سنتی امریکا خود را کنار می‌کشند. اروپای شرقی با هیجانی حیرت‌انگیز خود را به میان می‌اندازد که البته بی‌غرض نیست. از رومانی تا بلغارستان و لهستان، همهٔ کشورهای این منطقه سرباز پیشنهاد می‌کنند که چنگی به‌دل نمی‌زند، و اجازه گذشتن از خاک‌شان را می‌دهند که البته این برای امریکا جالب است. یکی از وزیران رومانی به یک مأمور رسمی

فرانسوی که از این رفتار متعجب بود، می‌گوید: «زمانی که ما هم از ۴۰ سال پیشرفت و نعمت برخوردار شدیم، آن‌وقت ما هم می‌توانیم به خودمان اجازه بدهیم که فکر کنیم امریکا از ما حمایت کرده است...»

ولی اولین روزنهٔ امید از روسیه می‌رسد. این کشور با هیئتی از کنگرهٔ ملی عراق به‌طور محرمانه مذاکره می‌کند. جریان گفت‌وگو درست روشن نیست، ولی می‌دانیم که دربارهٔ منافع مالی روسیه در عراق است. یک دیپلمات روس می‌گوید: «ما علاوه بر یک بدهی ۱۰۰ میلیارد دلاری، مشکلات عظیم مالی داریم. به‌علاوه باید از چندین کشور که به ما بدهکارند، پول‌مان را پس بگیریم...» که منظور موافقت‌نامهٔ همکاری اقتصادی ۴۰ میلیارد دلاری بین روسیه و عراق است. او می‌گوید که این قرارداد برپایهٔ روابط اقتصادی با کشور عراق است، نه با خود صدام حسین. ولی درعین حال تکرار می‌کند که روسیه با حملهٔ نظامی به عراق موافق نیست...

ولی عقیدهٔ جف هون، وزیر دفاع انگلستان، غیر از این است. او اعلام می‌کند که در هفتهٔ بعد به امریکا سفر خواهد کرد تا طرح یک همکاری نظامی انگلستان را در حمله به عراق بررسی کند و به‌طور خصوصی با رامسفلد ملاقات می‌کند. با این‌که انگلیس‌ها، یا لااقل دولت تونی بلر، پُرحرارت‌ترین متحدان امریکا هستند، نظر جک استراو (وزیر امور خارجهٔ انگلستان) کمی متفاوت است: «اگر عراق با بازگشت بازرسان موافقت کند، تهدید نظامی کاهش خواهد یافت.»

این گفته بدون تغییر موضع انگلستان، حاکی از نامعلوم‌بودن مشارکت در جنگ است. فردای آن روز کالین پاول می‌گوید: «واشنگتن مایل است که بازگشت بازرسان به بغداد اولین قدم برای حل بحران عراق باشد.» به‌نظر می‌رسد نظر دیک چنی که این کار را بیهوده می‌داند، تأثیری بر دیدگاه پاول ندارد و او برخلاف نظر تقریباً همهٔ دولت، روی حرف خود می‌ماند.

هم‌زمان با این اظهارات، فرماندهٔ جدید ارتش ترکیه از حضور نظامی ترکیه در شمال عراق صحبت می‌کند و کردهای پ‌ک‌ک این مسئله را تصدیق می‌کنند. حدود ۲۴ تانک، نیروهای زمینی و هلیکوپتر در پایگاهی مستقرند که گاه و بیگاه خارج می‌شوند و خودی نشان می‌دهند.

چند هفته قبل از این، بوش گفته بود که می‌خواهد با متحدان‌اش مذاکره کند. اولین نتیجه عقب‌گرد کویت بود که تا آن زمان با هر دخالت نظامی در عراق مخالفت

می‌کرد، اما در ۲ سپتامبر اعلام کرد که اگر امریکا بخواهد می‌تواند از تسهیلات کویت استفاده کند: «تا وقتی صدام حسین اسرای کویتی را آزاد نکند و تبلیغات تلویزیونی‌اش را بر ضد کویت ادامه دهد، از نظر ما جنگ با عراق تمام نشده است.»

از لحاظ استراتژیک، امریکا دو پایگاه مهم برای تدارک نیروهای نظامی‌اش در اختیار دارد: ترکیه و کویت. بقیه البته به‌درد می‌خورند، ولی می‌شود از آن‌ها گذشت.

سوم سپتامبر، رامسفلد می‌گوید «اطلاعات محرمانه‌ای» در دست دارد که نظرش را تأیید می‌کند و عراق در آستانهٔ رسیدن به هدفش یعنی بمب اتمی است. البته این اطلاعات را هنوز کسی ندیده است و نظرسنجی **ای‌بی‌سی نیوز** نشان می‌دهد که در عرض یک ماه، ۱۰ درصد از طرفداران جنگ کم شده است. گروه زیادی از سناتورهای دموکرات و جمهوری‌خواه علناً عدم موافقت‌شان را اعلام می‌کنند و می‌گویند که دولت تمام سعی‌اش را به‌کار نبرده است تا مدارک قاطعی نشان دهد که بغداد با القاعده مربوط است و سناتور دموکرات از داکوتای جنوبی می‌گوید: «بررسی اطلاعاتی که در اختیار رئیس‌جمهور است، بسیار مهم است.» بدیهی است که در برابر این موج ناموافق، دیپلماسی باید جانشین تک‌روی شود. بوش دیگر نمی‌تواند یکه‌تازی کند. البته بیشتر به‌دلیل نظر مردم خودش تا نظر کشورهای دیگر. بوش با ایجاد توافق علیه صدام، سعی می‌کند نظرسنجی‌ها را تا حد قابل قبولی به سود خود تمام کند. اگر جنگ با صدام در میان مردم امریکا طرفدار کمتری پیدا کند، نقشهٔ او خراب می‌شود. واشنگتن باید در چارچوب نهادهای بین‌المللی عمل کند. سناتور تام راشل می‌گوید: «این‌که متحدان ما با ما همراهی نکنند، خیلی مهم نیست، ولی حرکت یک‌جانبهٔ ما برایمان گران تمام خواهد شد، خصوصاً اگر همهٔ متحدان‌مان با ما مخالف باشند...»

و بسیاری از این متحدان در ۴ سپتامبر در کنفرانسی در مورد محیط زیست در ژوهانسبورگ گرد آمدند که فرصت مناسبی بود. نخست‌وزیر دانمارک می‌گوید: «اگر واقعاً هیچ شکی در خطر صدام‌حسین وجود ندارد، ضروری است که طبق دستورالعمل سازمان ملل رفتار شود.»

هرچند امریکا می‌خواهد برای حمله به عراق نظر موافق به‌دست آورد، ولی این به آن معنی نیست که خود این برنامه زیر سؤال برود. به‌هرحال واشنگتن جنگ می‌خواهد.

برای حفظ فشار، تونی‌بلر اعلام می‌کند که **داونینگ استریت** «در هفته‌های آینده» پرونده‌ای مشروح در اثبات هدف صدام برای تولید سلاح‌های کشتار جمعی منتشر خواهد کرد. همچنین نخست‌وزیر به‌زودی به واشنگتن خواهد رفت تا درباره آخرین پیشرفت‌های پروندهٔ عراق مذاکره کند...

در همه‌جا، خصوصاً در کشورهای عربی، دعوت به آرامش بیشتر می‌شود. ناگهان در همین زمان، اطلاعات گوناگون از همه‌جا می‌جوشد که تهدید از جانب عراق را بزرگ‌نمایی می‌کند. تصاویر ماهواره‌ای از تأسیسات جدید و تغییر و تحولات غیرقابل توضیح در چند پایگاه که به‌منزلهٔ محل تولید سلاح‌های اتمی یا شیمیایی شناسایی شده‌اند به‌دست می‌آید. انتشار این اطلاعات به‌موقع بود تا متحدان امریکا را در بن‌بست بگذارد و کشورهای عرب نتوانند از توافق با امریکا فرار کنند.

در همان روز، حدود صد بمب‌افکن و هواپیمای جاسوسی به تمام سیستم‌های ضدهوایی غرب عراق حمله می‌کنند تا «پیاده کردن نیروهای ویژه توسط هلی‌کوپترها را آسان کنند، بدون این‌که این هلیکوپترها شناسایی شوند.»

جمعه ۶ سپتامبر، بوش با رهبران چین، روسیه و فرانسه تماس تلفنی می‌گیرد تا آن‌ها را با خود موافق کند. پوتین جواب می‌دهد که خیلی بعید می‌داند که دلایل قانع‌کننده‌ای برای چنین حمله‌ای در دست باشد. البته، این بیشتر به‌دلیل منافع اقتصادی روسیه در عراق است که نباید به خطر افتد.

چین که مخالف جنگ است، تا حدی به عراق نزدیک است: چندین سیستم نظامی به بغداد فروخته است، خصوصاً موشک‌های معروف زمین به زمین معروف به «کرم ابریشم». امریکا چندین شرکت تجاری چین را به‌دلیل عدم رعایت تحریم اقتصادی در فهرست سیاه گذاشته است و موضع چین به‌عنوان عضو دائمی شورای امنیت قابل پیش‌بینی نیست...

مذاکره و معامله با فرانسه خیلی پیچیده است، چون با وجود فضای مؤدبانه حاکم بر روابط دو کشور، رهبران این دو کشور، یعنی بوش و شیراک اصلاً از هم خوش‌شان نمی‌آید. به‌نظر امریکا، فرانسه خیلی مستقل و غیرقابل انعطاف است و شیراک نیز تحمل حالت از خودراضی و فخرفروشانهٔ رئیس کاخ سفید در رابطه با کشورهای دیگر را ندارد (اصراری هم برای پوشاندن آن ندارد)...

در هر سه مورد، کوشش تقریباً بی‌نتیجه ماند. سه روز بعد، انستیتوی ملّی برای تحقیقات استراتژیک (یک انستیتوی معتبر انگلیسی) در تأیید امریکا اعلام می‌کند که «صدام شاید فقط چند ماه تا بمب اتمی فاصله داشته باشد». گزارشی دیگر خبر می‌دهد که «صدام هزاران لیتر میکرب سیاه‌زخم، صدها تن گاز خردل و چندصد تُن گاز سارین (گازی که از آن در حمله به متروی ژاپن استفاده شد) و وی‌ایکس در اختیار دارد و می‌تواند بیشتر از این‌ها هم تولید کند. صدام احتمالاً چندین موشک الحسین با بُرد ۴۰۰ مایل که برای زدن اسرائیل کافی است در اختیار دارد. همچنین موشک الصمود با بُرد کوتاه را در اختیار دارد که اگر به عراق حمله شود، برای زدن پایگاه‌های دشمنان متحد با امریکا از آن استفاده خواهد کرد. به‌علاوه، می‌تواند به‌کمک نیروهای ویژه یا سازمان‌های تروریستی، شهرها را با سلاح‌های شیمیایی و میکربی آلوده کند. البته این حرف‌ها به‌نفع واشنگتن است تا بیش از این صبر نکند...

دو روز بعد در دهم دسامبر، معاون رئیس‌جمهور عراق اعراب و مردمان نیک را فراخواند که «با منافع مهاجمان، چه مادی چه انسانی، در هر کجا که باشد، مقابله کنند، چون حق با آن‌هاست».

در همین هفته در اروپا، تغییرات روشنی دیده می‌شود و بسیاری از مسئولان دیگر تردیدی ندارند که صدام حسین با مجهزشدن به این سلاح‌های کشندهٔ شیمیایی و میکربی، تهدید به‌شمار می‌آید.

عراق همه‌چیز را می‌پذیرد

روز ۹ سپتامبر، ژاک شیراک در مصاحبه‌ای با نیویورک تایمز تصمیم دومرحله‌ای سازمان ملل را توضیح می‌دهد. در مرحلهٔ اول، به عراق سه هفته وقت می‌دهند که بازرسان را بپذیرد و هیچ مانعی در کارشان ایجاد نکند. در مرحلهٔ دوم، اگر عراق تسلیم نشد، برای دخالت نظامی در نیویورک جلسه‌ای تشکیل خواهد شد.

اما حتی اگر مذاکرات دیپلماتیک پیشرفت نشان دهد، باز هم تدارک نظامی عملیات با سرعت شگفت‌انگیزی ادامه خواهد یافت: پنتاگون اعلام می‌کند که در ماه نوامبر ۶۰۰ افسر فرماندهی مرکزی را به پایگاه العُدید خواهد فرستاد.

نقطه عطف دیپلماتیک این بحران در روز ۱۲ نوامبر روی داد، یعنی زمانی که رئیس‌جمهور امریکا در سازمان ملل فهرستی از وعده‌های عملی نشدهٔ صدام حسین

را عرضه کرد و گفت اگر عراق کاملاً تسلیم آخرین تصمیم سازمان ملل نشود، جنگ حتمی خواهد بود.

بوش با جلب نظر سازمان، زرنگی به خرج داد و از سیاست کالین پاول پیروی کرد. البته بوش شخصاً طرفدار راه‌حل سریع و کمی ساده‌لوحانه بود، ولی سقوط سریع آمار طرفداران جنگ، او را به خود آورد تا از خط‌مشی وزارت امور خارجه تبعیت کند. او برای آن‌که یکه‌تازی کند، به همرأیی مردم امریکا نیاز دارد و در نتیجه باید از مجرای سازمان ملل بگذرد.

بوش مطمئن بود که صدام شرایط سازمان ملل را نخواهد پذیرفت و آن‌وقت «جنگ او» سرخواهد گرفت و متحدانش نیز با او موافق خواهند بود.

پاول وارد میدان می‌شود: امریکا می‌خواهد قطعنامه‌ای سخت را به تصویب شورای امنیت سازمان ملل برساند که آن‌قدر تند است که غیرقابل پذیرش می‌نماید. شورای امنیت دچار چنددستگی شده و حتی در برابر استفاده از زور مقاومت می‌کند. وزیر امور خارجه چین می‌گوید: باید سعی کنیم از گسترش خودسرانهٔ جنگ با تروریسم جلوگیری کنیم.» موضع همتای روسی او متفاوت است. او پس از ملاقات با پاول می‌گوید: «اگر عراق تسلیم شورای امنیت نشود، مسئول عواقب آن خواهد بود».

سخنرانی بوش در سازمان ملل مفید بود. در نظرسنجی نیوزویک، دو سوم امریکایی‌ها عقیده دارند که موافقت سازمان ملل لازم است و ۷۰ درصد امریکایی‌ها بوش را حمایت می‌کنند.

حتی جبههٔ اعراب هم نگران است: آن‌ها که به امریکا گفته بودند فکر جنگ را از سر به‌در کند، حالا به بغداد اصرار می‌کنند شرایط سازمان ملل و بازگشت بازرسان را بپذیرد.

در ۱۶ سپتامبر، ناگهان اتحاد اعراب بر ضد حملهٔ امریکا با سرعتی عجیب از هم می‌پاشد. عربستان سعودی پس از کویت، خبر می‌دهد که در صورت موافقت سازمان ملل با حمله به عراق، ممکن است به امریکا اجازهٔ استفاده از پایگاه‌های نظامی‌اش را بدهد.

صدام‌حسین با دیدن این اوضاع، برگ دیگری رو می‌کند و اعلام می‌کند که بدون هیچ قید و شرطی، بازگشت بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل را می‌پذیرد. پاریس و

مسکو اعلام می‌کنند که در این صورت، نیازی به قطعنامهٔ جدید نیست، چون عراق همه‌چیز را پذیرفته است.

از نظر واشنگتن و لندن، این تسلیم تنها نقشه‌ای برای شکستن ائتلاف بین‌المللی است و باید صدام را در تنگنا قرار داد تا به سر موضع اول خود برگردد. پاول هم اعلام می‌کند که امریکا برنامه‌اش را دنبال می‌کند و کاملاً مراقب صدام‌حسین است که تصمیمات سازمان ملل را رعایت و اجرا کند.

روز قبل پاول با سیاستمداران آفریقایی و امریکای جنوبی و نیز وزیر امور خارجهٔ انگلیس ملاقات کرده بود. دو کشور امریکا و انگلیس روی قطعنامه‌ای که باید به شورای امنیت سازمان ملل عرضه شود، کار می‌کنند.

همزمان، بوش و پاول سعی می‌کنند روسیه را که مرددتر از همه است متقاعد کنند. بوش به پوتین تلفن می‌کند، ولی بی‌نتیجه است. همان روز یک هیئت سیاسی روس، از جمله وزیر امور خارجه و دفاع روسیه با کالین پاول و بعد با رئیس‌جمهور ملاقات می‌کنند.

به‌گفتهٔ یکی از دستیاران رئیس‌جمهور امریکا، گفت‌وگو بر سر ضمانت‌هایی بود که در صورت تغییر رژیم بغداد، باید به روسیه داده شود تا قرارداد همکاری اقتصادی، دیون و معاملات جاری بین روسیه و عراق از طرف مسئولان آینده که واشنگتن بر آن‌ها مسلّط خواهد بود، حفظ شود. ولی این ملاقات اختلاف‌نظر بین واشنگتن و مسکو را حل نکرد.

چندین گزینه در مورد حمله به بغداد

روز ۲۱ سپتامبر، رئیس‌جمهور امریکا برنامه‌ای دقیق شامل چندین گزینه برای حمله به عراق دریافت می‌کند. یکی از این گزینه‌ها شروع حملهٔ هوایی به‌قصد جدا کردن صدام از مرکز فرماندهی‌اش است که با حملهٔ زمینیِ ده‌هزار سرباز دنبال می‌شود. اکثر نیروها در پایگاه‌های عقبی آمادهٔ کمک‌رسانی خواهند بود... این برنامه به‌ویژه توضیح می‌دهد که ژانویه-فوریه بهترین زمان برای شروع عملیات است.

حالا رئیس‌جمهور یک «نقشهٔ راه» دارد که نتیجهٔ جنگ عراق را برایش روشن می‌کند، ولی به‌شرط آن‌که مانورهای دیپلماتیک صدام یک‌بار دیگر سد راهش نشود.

فردای آن‌روز لیزا رایس برای قانع کردن متحدان می‌گوید: «واشنگتن بازسازی

کامل عراق را به‌عهده می‌گیرد تا به کشوری متحد و دموکراتیک تبدیل شود.»

باز هم موضع امریکا با رویدادی دیگر تقویت می‌شود: تونی بلر بر پایهٔ گزارش‌های سازمان‌های اطلاعاتی و نیز گزارش‌های بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل، توضیح می‌دهد که صدام‌حسین به تولید مواد شیمیایی و میکربی ادامه می‌دهد و استراتژی نظامی‌اش را برای استفاده از این مواد تنظیم می‌کند و کوشش می‌کند مواد و تکنولوژی لازم برای ساختن سلاح‌های اتمی را در آفریقا به‌دست آورد و چندین موشک با بردی بالاتر از حد مجاز سازمان ملل در اختیار دارد. ولی برخی از صاحب‌نظران حتّی در خود حزب بِلر به این گزارش شک دارند. پی‌تر کیلفویل وزیر سابق امور خارجه می‌گوید: «این گزارش بی‌پایه و پر از حرّافی است». آلن سیمپسون، عضو دیگری از حزب کارگر، هم پروژه را کاملاً توخالی، ناقص و سطحی» می‌داند.

روز ۲۶ سپتامبر، مارک گروسمان، معاون وزیر امور خارجهٔ امریکا به همراه یک دیپلمات انگلیسی به پاریس می‌آیند تا موضع فرانسه را تغییر دهند.

یکی از مسئولان وزارت امور خارجهٔ امریکا می‌گوید: «پاول می‌داند که اگر امریکا روی مواضعش پافشاری کند، نمی‌تواند هیچ قطعنامه‌ای را به تصویب برساند. در جبههٔ کشورهای مردّد، روسیه و چین هیچ پیشنهادی نمی‌دادند و تنها فرانسه بود که به دنبال راه چاره بود. البته پیشنهاد فرانسه قبلاً بررسی شده بود و پاول و به‌خصوص بوش آن را واقع‌بینانه می‌دانستند. این پیشنهاد می‌توانست پایه‌ای برای عمل باشد و نقطه شروعی برای مذاکرات آینده».

روز ۲۸ سپتامبر، آسوشیتدپرس جزئیات پیشنهاد امریکا را اعلام کرد: «عراق باید همهٔ مواد مربوط به سلاح‌های کشتار جمعی‌اش را اعلان کند و به بازرسان سازمان ملل اجازهٔ بازدید از کاخ‌های ریاست جمهوری را بدهد.» صدام‌حسین تنها هفت روز وقت دارد تا این قطعنامه را بپذیرد و باید سریعاً فهرستی از مواد غیرمجاز موجود در عراق را ارائه دهد. علاوه بر آن، قطعنامه قید می‌کند که بازرسان اجازه دارند در مناطق پرواز ممنوع و تحت کنترل هواپیماهای شکاری نیروهای متحد که در محدودهٔ پایگاه‌های مورد بازدیدشان است، استقرار یابند تا مانع از خروج پنهانی مواد غیرمجاز توسط نیروهای صدام شوند.

قطعنامه تهدید می‌کند اگر صدام تسلیم این تصمیم نشود، از هر وسیله‌ای برای مقابله با او استفاده خواهد شد.